

شد، ما اموال خود را در مخفیگاه پنهان می‌کردیم؛ جای (بود و باش)؛ و هذین دے غِذہ ند دے ~ نه قود= آنها جای بود و باش بچه را نیافتند.

**جایج**، **جایجک**= نشانه (رد پا)، جای؛ کو خو پاژ جایجک مو-رد دِقبس= رد پایت را بمن نشان بده؛ **خِپمن جایج**، **خِپمن جایجک**= کاسه چشم؛ یو پات بناه بچه وے دارے خو **خِپمن جایج** ارد مالت، خو ربیزد فا وِپف جای تیر(فلک.)=**شاهزاده** در کاسه چشمان خود کریم مالید و پس چشم های خود را بجای شان ماند(فلک.).

**جبروت**= هیولا. هیولا موجودی افسانه‌ای است، آن معمولاً در افسانه‌های کهن یا داستان‌های ترسناک حضور دارد، و به همین خاطر است که اغلب زشت و ممکن است ترسناک یا آسیب‌رسان باشد. کلمه "هیولا" از "monstrum" لاتین برگرفته شده، معمولاً با ساختار بیولوژیکی عجیب است، که به عنوان نشانه اشتباهی در نظم طبیعی به وجود آمده. کلمه «هیولا» معمولاً بر چیزی اشتباه یا بد دلالت دارد؛ یک هیولا به‌طور کلی ایراد اخلاقی و ذاتی دارد و همچنین تفاوت‌های جسمی یا روانی شنیع با دیگر موجودات، یا از آن به عنوان مخلوقی عجیب از طبیعت می‌توان نام برد. همچنین می‌تواند ظاهراً به یک فرد با ویژگی‌های مشابه مانند یک شخص حریص یا کسی که کارهای وحشتناک انجام می‌دهد اعمال شود. ریشه "monstrum" از کلمه "monere" به وجود آمده-که نه تنها به معنای برای هشدار دادن، بلکه به معنای دستور است! بنابراین، هیولا نشانه بد یا آموزش خیر است. این تفسیر خوش‌خیم شده توسط سنت آگوستین، که هیولا را ذاتاً شر نمی‌داند پیشنهاد شد اما به عنوان بخشی از طراحی‌های طبیعی جهان، یک نوع از خطای عمدی در جسم و روح غالب یک مخلوق دسته‌بندی شده است. وپ؛ ک-اد **جبروتے** ک-پتے چیز؟ این هیولا آنجا چه است؟ **جبه**= وقت، زمان، وقتشه؛ ک-اس مَم جبه- ندے- ته اک- دس چید ماز ام= از این وقت به بعد اینقسم خانه می‌سازم؛ و م جبه- ندے-م اس وورج وُز تو خلاص چود= در آن زمان من تو را از گرگ نجات دادم؛ مے جبه-ندے تو پے مو خفه مه-ساو= در اینوقت تو همراهی من خفه نشو.

**جابر**= ۱- ظالم، جبرکننده؛ اسم خاص مذ. جابر، محمد جابر، محد جابر، جابرشاه.

**جاث**= گرد و غبار.

**جادو**= جادو.

**جادوگر**= جادوگر.

**جادوگرے**= جادوگری؛ جادوگرے چ.= جادوگری ک.

**جارے**= امکان پذیر، واقعی، قابل اجرا؛ مو-ند اچت مو گهپ ~ نیت= گپ من قابل اجرا نیست.

**جاز**، **چاز**= هوا پیمای، طیاره. م. کپمه، چاز.

**جاسوس**= جاسوس.

**جاغر**= جاغر.

**جاگه**، **جایگه**= ظرف.

**جال**= جال، تور.

**جالے**= جالی، تور.

**جای بون**، **جای بپن**= روح شیطانی در قالب انسان (تقریباً نگهبان جای).

**جای نبین**، **جای نشین**= معاون؛ ~ غل تو-ند نیست-آ؟= آیا معاون هنوز نداری؟

**جای**= جای.

**جایا(مفرد: جا، جای)**= جا، جای.

**جای-جایهنگ**= بازی چشم پُتکان(طفلانہ)؛ قایم موشک (قایم با شک) یا چشم گیرک؛ ~ اند دس بازے: بیو خو جای کبنت ات، و هذ دگه بین وے **سنگربن**= بازی چشم پُتکان این قسم است: یکی خود را پنهان میکند و دیگران او را می‌یابند.

**جای-چگیر**= در، حویلی، خانه؛ تمه خو ~ اند نه نثبت-ات ناربت= شما در خانه خود نمی‌شینید و سرگردان می‌گردید؛ امیربیک اند بشهند ~ همیربیک خانه خوب دارد.

**جای-چورچن**= پنهان؛ تو چریبپن-بن ~ نه-قد= جراب های تو پنهان نبودند؛ تو بهنس ~ بخش تو(نان) پنهان است.

**جایداد**= جایداد، وطن.

**جایپن**= ۱- مخفیگاه برای نگهداری اجناس، مخفیگاه؛ کوچرون خه سوت، خو کچار ام ار جایپن بن جای چود= وقتیکه تخلیه اضطراری

**جَد دَار** = جد دار، عادل، صادق.  
**جَد** = جد؛ مو ~ تو خه زید، تهم خفه مه-سأو پیه  
 مو = اگر جد من تو را بزندی، همراهی من خفه نشو؛  
 به جَدے خو پد، اگه وُز تو-رد دروغ لوم = به جد  
 پدرم اگر من برای تو دروغ بگویم.  
**جَد ۱** = بب. جه.  
**جَد ۲** = جَد؛ جَد ۳ = جَد ک.؛ جَد ۴ = جَد ش.  
**جَد اگے** = جدایی.  
**جَد گهر**، **جَد گَر** = جادو گر.  
**جَد وِل** = جدول.  
**جَدِه باز** = بی دسپلین، بی پروا، بیهوده؛ بی ترتیب  
 آدم ته ~ لوفین = آدم بی ترتیب را "جَدِه باز"  
 میگویند؛ جدی نبودن.  
**جَدِه**، **جَدِه** = جادو؛ جَدِه چ.، جَدِه چ. = جادو  
 ک. (باور های خرافاتی مردم وقتیکه خشکسالی  
 باشد، سر مرده را در ساحل دریا گور میکنند و  
 باران میشود، تا وقتیکه آنرا بیرون نیاورند، باران  
 میبارد.)  
**جَدبیت** = ۱- تهدید، تلقین ترس؛ ۲- شدت؛ تو مو  
 باب ~ خه فهمے، تو مس اس وے بناج دئرے =  
 اگر شدت بابایم را میفهمی، تو هم از او میترسی.  
**جَر** = صدا در جریان بازی "جَر-جَر ایک".  
**جَر ا**، **جَر احت** = ۱- جَر احت؛ ۲- چَرک؛ لَهک دے  
 زخمے جَر ا تیزد = بگذار چَرک زخمی بیرون  
 برود؛ جَر ا چ. = چَرک ک.  
**جَر ا-جَر ایک** = بازی چشم پُتکان (طفلانه)؛ قایم  
 موشک (قایم با شک) یا چشم گیرک، یک بازی  
 است که در آن چند تن پنهان می شوند تا کسی  
 پیدایشان کند. این بازی بیشتر در یک میدان باز  
 انجام می شود و می تواند هر اندازه بازیکن داشته  
 باشد. در فارسی افغانستان به آن چشم پُتکان گفته  
 می شود. **جَر ا-جَر ایک چ.** = بازی چشم  
 پُتکان کردن.  
**جَر احت** = بب. جَر ا.

**جَر سَت**، **جَر رَسَت** = ۱- جیر جیر،  
 خواندن (پرنندگان)؛ و زچین جَر رَسَت مو تر غور  
 یَت = جیر جیر گنجشک ها بگو شم رسید؛ ۲- ناله،  
 فغان؛ شکایت؛ جَر سَت چیداو، جَر رَسَت چیداو =  
 ناله کردن، فغان کردن؛ شکایت کردن؛ پد لب  
 جَر سَت کینت، لب ملال سُدج = او بسیار شکایت  
 میکند، ملال شده است؛ و م پُخ مود خو، یه وے  
 جهت جَر سَت چود = بچه او (م.ث.) مرد و بخاطر  
 او ناله و فغان کرد.  
**جَر غداو** = گریه کردن، فریاد زدن؛ دے مو نیاس-  
 بن سیخ داد خو، بنه به لب جَر غد = نواسه مرا  
 سوزن زدند و شب بسیار گریه میگرد.  
**جَر غَسَت**، **جَر غَسَت** = فریاد، چیغ، گریه؛ کُد  
 وے تے فریبت خو، وے ند جَر غَسَت سَت = سگ  
 بالای او حمله کرد و او چیغ زد؛ جَر غَسَت دُند،  
 جَر غَسَت دُند = فریاد دادن، چیغ زدن؛ مو پیه  
 پیخ جَر غَسَت مه-ذه! = سرم من چیغ نزن!  
**جَر قتاو** = ۱- غر زدن، پارس زدن؛ یو تمه کُد لب  
 جَر قت = سگ تو بسیار پارس میزند؛ ۲- فریاد  
 زدن؛ دے غده ره پش دُهد، بهس جَر قت = برای  
 این بچه شیر بده، که گریان نکند. **جَقتاو**.  
**جَر قَسَت**، **جَر قَسَت** = پارس، غر زدن؛ فریاد؛ ک-  
 اد تو جَر قَسَت غلث نه-بپست = فریاد تو هنوز گم  
 نمی شود؛ جَر قَسَت چ.، جَر قَسَت چ. = پارس  
 زدن، غر زدن؛ فریاد کردن؛ انکار کردن؛ یو  
 چارک جَر قَسَت کینت، نیکے وے رد میداو = آن  
 مرد انکار کرد، نیکي کردن برای او (مانند) مرگ  
 است.  
**جَر قیج** = گریه کن؛ لپ ~ مه-قے! = بسیار گریان  
 کن نباش!  
**جَر گه** = جَر گه، حلقه مردم؛ جَر گه نیستاو = در  
 جَر گه (حلقه) نشستن.  
**جَر نَگ**، **جَر نَگتاو** = زنگ زدن، آواز طشت و  
 طاس؛ بهس جَر نَگ! = زنگ زدن را بس کن.  
**جَر نَگ سَت** = (جَر نَگ سَت-لهجه هراتی) صدای  
 زنگوله، مانند آواز طشت و طاس، مانند صدای  
 افتادن سکه بزمین.  
**جَر ه** = چابک، تیز؛ جَر ه سوار = سوارکار چابک؛  
 جَر ه ولاغ = الاغ چابک.  
**جَر هی پن** = از خاک رس (سفالی)؛ جَر هی پن  
 جایگه = ظرف سفالی.

**چرھی** = خاک رس (برای ساخت ظروف، روی آتشدان و غیره).

**چرھی-جون، چرھی-جوند** = جایکه از آنجا خاک رس (سفالی) بدست می آورند.

**چروپین** = سیب آدم (جوزک به انگلیسی: Adam's apple یا سیب آدم یک غضروف سپری (غضروف تیروئید وپ.)، گلو؛ خه لوُفد: "ذهم تو ~ اند"، تو لو: "نه-قهر-ته ذیبه" = اگر گفت: "در گلویت میزنم"، برایش بگو: "نمی توانی". م. نای.

**جرے** = اسکنه، قلم درز (با اسکنه تراشیدن)؛ ک-ه مو ~ ببد = همان اسکنه (قلم درز) من گم شد؛ ~ قته دے دقے تنبن = با اسکنه دروازه را بتراش. **جریب** = جراب.

**جریباف، جریب باف** = جراب باف. **جریب-سئخ** = سوزن (چوب) بافندگی جراب. **جریمه** = جریمه.

**چرنوداو، چرنوتاو** = خواندن؛ پی، تو یه، یے-لهف چرنو مآش ارد = ای تو، بیا کمی برای ما بخوان؛ بلبل بن ته تابستون-جیف چرنوپن = بلبلان در (موسم) تابستان میخوانند؛ تو فرا مُصوَر نُر بنهبه خبن چرنوت = برادرت مصور امشب خود خوب خواند.

**چرنویج، چرنوهن** = خواننده؛ چرنویج (چرنوهن) بلبل = بلبل خواننده.

**جزا** = جزا.

**جُزدک** = قانغوزک، سوسک طلایی (نام علمی: *Melolontha melolontha*) است. این حشره سنگین وزن و پردار، بیشتر زندگی خود را به عنوان نوزاد حشره زیرزمینی که از ریشه درختان تغذیه می کند، می گذراند. بعد از ۲ تا ۳ سال بالغ شده و به سطح زمین می آید. وپ. **جُزست، جُزست** = وزوز؛ جُزست چ، جُزست = چ. وزوز ک؛ جُزدک جُزست کبنت = قانغوزک طلایی وزوز میکند.

**جزم** = خندان، شاد، علاقمند؛ یو همپنبه ~، اچث خو جبن نه- کبنت = او همیشه خندان است، هیجوقت خود را ترش نمیگیرد؛ جزم چ = شادی کردن، خوشی کردن؛ دپف مآش مپمونبن- ات خبن ~ چود = مهمان های ما را خوب شاد کردی. **جُزول، جُزبل** = خط کش.

**جَزیِر** = ۱-خراب، از بین رفته، بی نظم، پراکنده؛ وپف درگاه ره یو ژیز ~، غل پن جمع وے نه-چورج = در حیاط خانه شان، هیزم پراکنده است، هنوز آنرا جمع نکردند؛ یو پوند آپ ~، تُنبیے مآش چورج = آن راه بسیار خراب است، ما را بیزار کرده؛ ۲- چنل، کثیف؛ ید تو گُرتَه صاف ~، قه زنے یُم دے = پیراهن تو تاملن چنل است، بیار آنرا بشویم؛ جَزیِر چ = خراب ک. از بین بردن؛ دم خو موتر سیکل مه دهک وے رد ~ دم کبنت = موتر سیکل خود را به او نده، او را خراب میکند؛ جَزیِر س = خراب ش؛ چنل شدن.

**جزیه** = جزیه. **جست** = جست، دوش، پرش؛ ~ دند = دویدن؛ ~ نیژداو = دویدن؛ ~ چ = دویدن.

**جَسر** = قوی، محکم؛ جَسر س = شفا یافتن؛ آدم اند پاد-ماد خه فرارد، مومیا وے-رد ذبن خو، وے ستخون پن جَسر سبن = اگر از آدم پا یا کدام چیز دیگر بشکند، برای او مومیایی میدهند و استخوان او شفا می یابد (استخوان او محکم میشود).

**جِسَم** = جسم؛ جِسَمَن = جسمن؛ جِسْمونے = جسمانی.

**جعفر-گل** = ۱- زعفران یا زَرپَران (نام علمی: *Crocus sativus*) گیاهی است از تیره زنبقیان، سرده زعفران که به عنوان ادویه در آشپزی کاربرد دارد. کلاله و خامه زرشکی رنگ گل زعفران جمع آوری و خشکانده می شود، و از آن برای چاشنی زنی و رنگ دهی غذاها استفاده می شود. زعفران سال هاست که به عنوان گران بها ترین ادویه جهان بر حسب وزن شناخته می شود، و قیمتی نزدیک به ۵۰۰۰ دلار آمریکا به ازای هر کیلوگرم دارد. ریشه تاریخی این گیاه ایران می باشد. در قرن ۲۱ ایران بیش از ۹۰٪ زعفران جهان را تولید می کند. ایران بزرگترین صادر کننده زعفران و چین بزرگترین واردکننده زعفران جهان می باشد. ارزش جهانی صادرات این محصول ۲۷۵/۸۴ میلیون دلار است. طیف سنجی جرمی و کروماتوگرافی مایع با کارایی بالا، از روش های حرفه ای کشف زعفران های تقلبی هستند. وپ؛ ۲- بابا آدم (سرده): بابا آدم که باردان، فیلگوش، آراقیطون، علف پیرزن و پینه خاله (نام علمی *Arctium*):

نیز نامیده می‌شود گیاهی است علفی و دوساله از تیره گل‌ستاره‌ای‌ها (Asteraceae). گیاهی است که به اندازه یک متر و نیم تا دو متر ارتفاع رشد می‌کند. با برگ‌های درشت و خشن و سبز رنگ با گل‌های توپ مانند و به اندازه فندق یا بزرگتر از آن در باغچه و کنار آبها و یونجه زارها مراتع و مزارع می‌روید. این گیاه در اطراف تهران، البرز، راه چالوس، خراسان، کرمان، رودبار، تفرش، ارومیه اروپا و شمال آمریکا می‌روید و در بعضی نقاط پرورش داده می‌شود. این سرده در ایران ۴ گونه علفی چند ساله دارد، بابا آدم (گیاه «Arctium lappa»)، بابا آدم صغیر «Arctium minus» و دو گونه بابا آدم خویی «Arctium palladinii» و بابا آدم برگه پهن «Arctium platylepis» که علاوه بر ایران در شرق اروپا، آناتولی، قفقاز، ماورای قفقاز و ترکمنستان نیز می‌رویند. بابا آدم از گروه کاسنی‌ها به شمار می‌رود. این گیاه از سوی رومیان باستان شناسایی شده و فواید آن برای سلامتی مشخص شده است. وپ.

**جعم، جَم** = جمع؛ جمع چ. = جمع ک.؛ جمع س. = جمع ش. م. جَم.

**جَغ- وَغ** = جیغ و داد، سر و صدا (درلهجه و گویش مازندرانی هم جَغ- وَغ)؛ جَغ- وَغ چ. = جیغ و داد زدن، سر و صدا ک.

**جَغْت** = ۱- خشن، چیغ زن؛ بچه نود خو لوقین ~ بچه یو و قتیکه بچه گریان میکند، میگویند بچه چیغ زن است؛ ۲- لجاجت، ستیزه جو، جنجالی؛ وَز ام اس ~ قارج، بناج = من از اسپ لجاجت می‌ترسم. **جَغْتِے** = ۱- خشن، چیغ زن؛ ۲- لجاجت، ستیزه جویی، جنجالی.

**جَغجیر** = ۱- دمدمی مزاج، گریه کن؛ ~ بچه قتنے قین = با بچه دمدمی مزاج مشکل است؛ ۲- خشن، بی ادب، گرم مزاج؛ دَبف باب نهله ~ فد، گهپ طاغتنے نه-چود = میگویند بابای شان گرم مزاج بود، طاقت گپ را نداشت.

**جَغجیرے** = ۱- دمدمی مزاجی، گریه کنی؛ ۲- گرم مزاجی.

**جُغْجُک، جُغْجُک، جُغْجُک** = گرم مزاج، دمدمی مزاج؛ ید لپ جُغْجُک آدم، جهلدت در-قهر ندب =

او بسیار یک آدم گرم مزاج است، زود قهر میشود. م. جُغْجُک.

**جُغْجُک** = چربی بریان شده.

**جُغْجُک-رهنگ، جُغْجُک-رهنگ-آث(جُغْجُک-رهنگت)** = گرم مزاج رنگ؛ ناگوتے، یے-چے

قهر دے سفید، لوف أم: " ید جُغْجُک-رهنگ-آث آدم" = اگر کسی دفعتن قهر میشود، میگوییم: " او آدم گرم مزاج رنگ است".

**جَغداو** = ۱- گریه کردن؛ ۲- چیغ زدن.

**جَغه، جَغغه، جَغر** = لک لک پرندهای بزرگ با پاها و گردن دراز و منقار بلند و راست می‌باشد که آهسته به پرواز در می‌آید و در حال پرواز پاها و گردن را کشیده و اندکی رو به پایین نگه می‌دارد. لک لک ها آرام و کند راه می‌روند، نر و ماده هم‌شکلند. روی درخت‌ها، صخره‌ها یا ساختمان‌ها آشیانه می‌سازند. لک‌لک‌ها یک تیره از راسته لک‌لک‌سانان هستند و گونه‌های مختلفی دارند. طول بدن لک لک های ساکن ایران بین ۹۵ تا ۱۰۵ سانتیمتر است. وپ.

**جَغه** = بب. جَغه، جَغغه.

**جَغه** = حواصل حقیقی (نام علمی: Ardea) نام یک سرده از تیره حواصل است. وپ.

**جَغهی** = بب. جَغه، جَغغه.

**جَغپل** = پاره، ژنده؛ مور-رد ید ~ کُرتَه به کار نیست = برای من این پیراهن پاره در کار نیست؛ **جَغپل چ.** = پاره ک.؛ یے سال غل نیست ات، خو پوستینت ~ چود = یکسال هنوز نشده، پوستین اترا پاره کردی؛ **جَغپل س.** = پاره ش.، ترکیدن؛ شرتک بازنت چود خو، دذ تو دستین-پن ~ ست = گل بازی (خاکبازی) کردی و دست های تو ترکینند.

**جَغپلک** = پاره، ژنده؛ مُشوقے یے-مپت ~ پوشاکے پنوید خو، ست تر سور = مشفق یگروز کالای ژنده را پوشید و رفت به عروسی.

**جُغْتک-سِن** = ستون به امتداد دیوار.

**جُغْتَه لَگَر** = جفته (لگد)؛ تو قارج-اند دے ~ فُگت بناج کینت = جفته لگد اسپ تو همه را می‌ترساند؛ **جُغْتَه لَگَر دُند** = جفته (لگد) زدن؛ تو مرکهب-ته بنا لپ ~ ذید = خر تو شاید بسیار جفته لگد میزند.

**جُفته:** جفته زبداو = پریدن با پای جفت (با هر دو پا)؛ دے دَشید-تے بهس جفته زبنت! = پریدن تانرا در بالای بام بس کنید!

**جفته-پول:** تیر های جفت در بالای دیکدان و دکان اصلی (بهرنئخ) خانه.

**جَفخ، جَفَس:** محکم وصل بودن، با هم نزدیک؛ و هذ جفته-پولین اس سپانچ جَفخ دے مگم قِبین = تیر های اصلی نسبت به تیرهای دیگر باید با هم نزدیک باشند؛ جَفخ هه نثبت، مو-رد-ته مس جای سؤد = اگر شما با هم نزدیک بنشینید، برای من هم جای پیدا میشود؛ جَفخ چ. = اتصال دادن، با هم نزدیک کردن؛ جَفخ س. = با هم نزدیک ش.

**جَقَتاو:** پارس زدن، عوعو (سگ)؛ کُد مو-تیر جقت = سگ بالای من عو عو کرد؛ کُد جقت ات رهکے نرجیست = سگ عوعو میکند و کاروان میگردد؛ ۲- چیغ زدن، فریاد زدن؛ تو لب جقے، وُز اُم تو پروا نیست = تو بسیار چیغ میزنی، من پروای تو را ندارم؛ ۳- بی حد سرد بودن (در محلی)؛ مهذ چدین جَقین اس شتایے = این خانه ها از سردی سوت میزنند.م. ریشتاو: چَرَقَتاو.

**جَقَسْت، جَقَقَسْت:** پارس، عو عو؛ کُد اند جَقَقَسْت سَت ات، پد اگه سَت = همینگه سگ پارس زد، او بیدار شد؛ جَقَسْت دُند، جَقَقَسْت دُند = پارس زدن، عوعو کردن؛ چس یو کُد جَقَسْت هه ذید، مه-سه تَر وبَق دِقے خبز = ببین اگر آن سگ پارس میزند، طرف دروازه شان نرو.

**جَقَسْت = بب. جَقَسْت، جَقَقَسْت.**  
**جَقَسْت = بب. چَرَقَسْت، چَرَقَقَسْت.**

**جَقَبِس:** چیغ، فریاد، سرزنش، قضاوت؛ پے دے ~ یار، هه نه لوفد، تو-لو دے کهل دهرذ کینت = او قضاوت کردن را خوش دارد، اگر قضاوت نکند سرش درد میکند.

**جَقَبِج، جَقَبَجک، جَقَبِجک:** ۱- پارس زن، عوعو کن (سگ)؛ لپ جَقَبِج کُد ک-اد تمه-ند = سگ شما بسیار پارس زن است؛ ۲- چیغ زن، فریاد زن؛ وُز اُم تو جِناو جَقَبِجک نیست = من مثل تو چیغ زن نیستم.

**جُکتاو، چُکتاو:** کوبیدن، زدن؛ خو جُکتاو = برخورد کردن، تصادم کردن، تصادف کردن؛ کورَت نه فُد ددے، پے دے خو جُکے = کور نبودى که با او تصادم کردى.

**جُکچ ۱:** چوب خشک کوبیده در سابق برای شمع استفاده میشد؛ شمع از چوب؛ قاق تاج اُم جُکت خو، وے یام جُکچ لود = (ما) چوب خشک را میکوبیدیم، آنرا شمع "جُکچ" میگفتیم.

**جُکچ ۲:** ۱- ضربه خوردن، تصادف، تصادم؛ ۲- مانده و زله (از کار)؛ تپز اُم خُد خو، غَلت اُم ~ = من تیز درو کردم و تا بحال مانده و زله استم؛ جُکچ س. = زدن، تصادف شدن؛ یم تَرَبز جُکچ سُدج خو، حُنبپه گهنپچ = این تربز ضربه خورده و به اتاله تبدیل شده است.

**جُکچک، چُکچک:** ضربه، تصادف، تصادم؛ جُکچک س. = ضربه خوردن، زدن؛ مو ویز پے ژیر جُکچک سَت خو، وئبنت اُم = بار من به سنگ تصادم کرد و افتیدم؛ چس پد چَپِنک پے ستن جُکچک مه سؤد = ببین که چاینک با ستون تصادم نکند.

**جُکِج:** قسمت کلمه، مثال: مئخ- جُکِج = میخ کوب؛ پبنت- جُکِج = تلقان کوب.  
**جَنگَل:** بب. جنگهَل.

**چَگَر:** جگر.  
**چَگُون:** چوگان (در چوگان بازی)؛ مو ~ فَرِبنت = چوگان من شکست؛ فَبگه چبف اُم همپبنه چگونین خو-رد چود خو، گوی اُم بئبنت = شامگاه ها همیشه برای خود چوگان تیار میکردیم و چوگان بازی میکردیم.

**چَل (ج. چَلین):** پارچه، لته، مواد قراضه (پارچه مستعمل و از کار افتاده)؛ دے ~ مو- رد دهک، تاقے خو-رد آنخ اُم = این قراضه را بمن بده، برای خود کلاه بدوزم. م. تَلت.

**چَل = چَل (چَل اسپ، خر).**  
**چَلاب، جُلاب:** اسهال وضعیتی است که در آن فرد بیمار دست کم سه بار در روز دفع مدفوع روان یا مایع دارد. این حالت می‌تواند چند روز به طول بینجامد و موجب کم آبی بدن می‌شود که در پی از دست دادن مایعات رخ می‌دهد. نشانه‌های کم آبی معمولاً با از بین رفتن کشش طبیعی پوست و تغییر در شخصیت آغاز می‌شود. این وضعیت می‌تواند پیشروی کند و در حالات حادتر منجر به کاهش ادرار، رنگ‌پریدگی، ضربان سریع قلب، و کاهش در پاسخگویی شود. ولی مدفوع روان اما بدون آب در کودکانی که از

شیر مادر تغذیه می‌کنند می‌تواند طبیعی باشد. علل بیماری: اصلی‌ترین علت اسهال، عفونت روده‌ها است. عفونت روده ممکن است در پی این شرایط به وجود بیاید: ویروس، باکتری، انگل یا وضعیتی که به عنوان اسهال و استفراغ شناخته می‌شود. این آلودگی‌ها معمولاً از طریق غذا یا آبی حاصل می‌شوند که آلوده به مدفوع شده‌اند یا مستقیماً از فردی منتقل می‌شوند که به این بیماری آلوده شده‌است. این بیماری را می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی کرد: اسهال آبکی کوتاه مدت، اسهال خونی کوتاه مدت، و اگر به مدت بیش از دو هفته ادامه یابد، به عنوان اسهال پایدار شناخته می‌شود. اسهال آبکی کوتاه مدت می‌تواند در پی آلودگی به وبا باشد. اسهال خونی کوتاه مدت وضعیتی است که به عنوان دیسانتری هم شناخته می‌شود. شماری از عوامل غیر عفونی نیز ممکن است منجر به اسهال بشوند. این عوامل شامل این موارد هستند: پرکاری تیروئید، عدم تحمل لاکتوز، بیماری‌های التهابی روده، مصرف برخی داروها، سندروم روده تحریک‌پذیر و یک سری عوامل دیگر. در بیشتر موارد، برای شناخت عامل اصلی به کشت مدفوع نیازی نیست. وپ.

**جَلَاب** = بب. جلاب.

**جَلَاد**، **جَلَاد** = جلاد.

**جَلَاد**، **جَلَاد** = جلادی.

**جَلَاک** = حشره ی به شکل عنکبوت؛ ~ اس تارتهنک گلته دے "جلاک" از عنکبوت کلانتر است.

**جَلَب گَر**، **جَلَب** = ولگردی، هرزه گردی، فاحشه گری؛ **جَلَب گَر** چ. = ولگردی ک.، هرزه گردی ک.، فاحشه گری ک.

**جَلَب** = جلب، احضار، دعوت، فراخوانی؛ جلب چ. = جلب ک.، جذب ک.؛ یو فُکَّے تر خاو ~ نه چود = او همه را به درو دعوت نکرد.

**جَلَب** = ولگرد، هرزه گرد، فاحشه.

**جَل-جواز** = جل و افسار (ابزار جل افسار اسپ)؛ مو قارج ~ خست سُنْت = جل و افسار اسپ من تر شدند.

**جَلْدَک** = نوع گندم (زود میرسد)؛ ~ ژندم ته تیز فرایت = گندم "جَلْدَک" زود میرسد.

**جَلْدَه بوس** = دو رویه، بیهوده؛ **وَز** اُم وے چناو ~ نِسْت، مو-ند یے گھپ = من مثل او دو رویه نیستم، من به گپ خود استوار استم (من یک گپ دارم).

**جَلْدَه بوسے** = دو رویه یی، بیهوده گری.

**جَلَق** = ۱- گلو، حنجره؛ تو ~ تئر! بهس نهو! = لعنت بر گلویت، گریان را بس کن!؛ ۲- قوت، انرژی؛ یے-گه آدم خه فُذَجْت، وے ~ زُدْبِجَت = اگر آدم دیگر میبود، به او هیچ قوت نمی ماند؛ اس چَلَق دُند، اس چَلَق س. = خسته شدن، بی قوت شدن؛ دِس کارے چود ادے، اس چَلَق داد = او اینقدر کار کرد که خسته شد؛ یم مو رزین بَخ نُر بنهب دُوندے وهغد دے دے، اس چَلَق سیخ = این دخترم امشب آنقدر گریان کرد که قوت در او نماند.

**جَلِن** = از پارچه، از لته، از مواد قراضه (پارچه مستعمل و از کار افتاده)؛ ~ بوت یگون خَبَس یازد = بوت های پارچه ای یگون وقت محکم میباشند.

**جَلو دار** = جلو دار؛ قدیم اند پات بناه دے سوار سُنْت، یگه نفر وے قارج لُجوم انجوقد = در قدیم اگر پاد شاه بر اسپ سوار میشد، یک نفر افسار اسپ آنرا میگرفت.

**جَلو** = جلو، افسار.

**جَلوگیر** = جلوگیری، مشایعت کننده (عروس یا داماد)؛ **وَم نوبنخ قَتے** ته یے ~ **رَمے بِن** = همراهی عروس یک مشایعت کننده روان میکنند؛ ~ ته نوبنخ پَر-پوبناک زَنزد = مشایعت کننده، اجناس عروس را انتقال میدهد.

**جَم**، **جَم** = جمع (+)؛ **وَز دے** ~ **زوئستاو فِهردیم** = من حاصل جمع اینرا پیدا کرده می توانم؛ **جَم چ.** = جمع ک.م. جمع.

**جَمَات-خُونه**، **جَمَاعَت-خُونه** = جماعت-خانه.

**جَمَاعَت** = ۱- جماعت، شورای قریه؛ پراکے ~ ک-وَد اند فُد = قبلن در اینجا شورای قریه بود؛ ۲- رئیس شورای قریه؛ **جَمَاعَت-بِن چے چود؟** = کی را رئیس شورای قریه انتخاب کردند؟

**جَمبَسَت** = جمبست، مجموعه، نتیجه؛ **جَمبَسَت چ.** = جمبست ک.؛ **جَمبَسَت سِتاو** = جمبست شدن؛ خلاص شدن، تمام شدن، به آخر رساندن؛ **ید کار**

دے ~ سُنْت، یَکبار ته یَد اُم = وقتیکه کار خلاص شد، یکبار می آیم.

**جُمبَیْس**، **جُمبَیْس** = جنبش؛ **جُمبَیْس** چ. = جنبیدن؛ در **جُمبَیْس** دَنَد = در جنبش آمدن؛ زَمونَه دے در **جُمبَیْس** داد، یه آرَدَل-ته نَبْتیزد(فلک.) = وقتیکه زمانه(زمین) در جنبش آمد، آن اژدهار میباید(فلک.)

**جُمبُون-جُمبُون**، **جُنْبُون-جُنْبُون** = جنبان- جنبان؛ ک-آزبَد-ات یَت **جُمبُون-جُمبُون** = از آنجا جنبان- جنبان آمدی.

**جُمبَیْتاَو**، **جُنْبَیْتاَو** = جنباندن، بی جا کردن، تکان دادن؛ پیار زَمین جُمب فُذ خو، مے زَمونَه-یے یک-دوند جُنْبَیْت دَدے! = دیروز زمین جمب(زلزله) بود و زمانه را آنقدر جنباند؛ وَم ژیر جُبَیْتاَو-ات-اُم مَس نه-فهر-داد = من آن سنگ را (ازجایش) تکان داده نتوانستم؛ خو **جُمبَیْتاَو** = خود را تکان دادن، خود را گاز دادن؛ یو ساز- لوفد-تے خو **جُمبَیْت** = او در هنگام خواندن خود را تکان میدهد.م. وُخَبَیْتاَو.

**جُمبَیْنِج**، **جُنْبَیْنِج** = کسیکه می جنباند، تکان میدهد، می لرزاند(اغلب در قسمت دوم کلمه استفاده میشود. مثال: غوک-**جُمبَیْنِج** = کسیکه گهواره می جنباند)؛ دَم فَهِیْس جُمبَیْن!-وزم-اُم **جُمبَیْنِج** نِست = ریسمان را بجنبان!- من پرستار بچه نیستم(تقریبین من جنباننده نیستم).

**جُمبَیْلَک** = ب. پونه سا، قطرم(نام علمی: *Nepeta podostachys*) یکی از گونه های پونه سا (نام علمی: *Nepeta*) نام یک سرده از تیره نعناعیان است. این سرده در حدود ۲۵۰ گونه دارد که بومی اروپا، آسیا و آفریقا است، و همچنین به آمریکای شمالی نیز رفته است. وپ.؛ **جُمبَیْلَک** وابس = گیاه پونه سا، قطرم؛ **جُمبَیْلَک** چای مَس و پَذَیْن = چای از پونه سا، قطرم هم جور میکنند؛ **جُمبَیْلَک** ته پِگُون تَمَاکے دَسْتور تَهژین = یگان نفرپونه سا، قطرم هم مانند تنباکو میکشد.

**جُمبَتاَو**، **جُمبَتاَو** = جنبیدن، لرزیدن(در مورد جنبیدن اشیای غیر متحرک یا بی جان)؛ پَد پُونَد خَه تیزد، یَم زَمَهذ جُمَت = وقتیکه او راه می رود، (این) زمین می جنبد؛ یه پید اگه خَه جُمَت، یو-ته

بَساج دَنَرْت = اگر آن(مَث.) پِل میلرزد، او(مَذ.) ترس می خورد.م. وُخْتاَو.

**جُمخ** = ب. ژَمخ.

**جُمَل-جَم**، **جُمَل-جَعَم** = یکجا، در مجموع؛ مو-جه **جُمَل-جَعَم** صد سلوم فُذ = نزد من در مجموع صد سام بود.

**جَموریت** = جمهوریّت.

**جُمه چُک** = چوب کوبنده(چوب بیسبال مانند برای کوبیدن خوشه گندم و گلیم)؛ **جُمه چُک-قَتے** - ته وئب-ات پوئساک جُکَیْن = با چوب کوبنده درزه و گلیم میکوبند؛ **جُمه چُک** دَنَد = کوبیدن با چوب؛ یه **جُمه چُکے** زابست خو، دادے وے شِیگ بُخ = او(مَث.) چوب کوبنده را گرفت و گوساله را زد؛ گلیم پَن زناد پِیْنِجَن یارِج-اند-ات، **جُمه چُک-پَن** وَم داد = گلیم را در آب با آرد ارزن شستند و آنرا با چوب کوبیدند؛ زدن، لت کردن(با "جُمه چُک")؛ خَه نه یَدے، **جُمه چُک** تو دَهَم = اگر نه آمدی با چوب کوبنده ترا لت میکنم.

**جُمه** = جمعه.

**جَمَعَت**، **جَمَعَت** = فامیل، خانواده؛ بنهیبِن مَأَش پهلے-ندیر نو گه ~ خو بیر و پَذَجَت = دیشب در پهلوی ما دو فامیل دیگر بستر هموار کردند؛ یه یے یَخ یے سهر **جَمَهتے** سِبر چود = آن خواهر تمام خانواده را سیرکرد؛ اک دے وُشیار گَرے قَنَّتت خو چید اند خُونَد سهر **جَمَعَت**؟ = با این هوشیار خودت، اینقسم در خانواده تان چند نفر استید؟؛ وهذین چید **جَمَعَت** فُذ = آنها یک خانواده بودند.

**چِن** = جن؛ یو پات بِناه لود:" مو پُخے یے-جاره البت دَبو یا چن زید" = پاد شاه گُفت:" بچه مرا شاید در کدام جایی دیو یا جن کشت".

**چَنازَه گَر**، **چَنازَه گَر** = جنازه گَر (کسیکه مراسم جنازه را اجرا میکند).

**چَناو** = ح.ا. پسین؛ مانند، مثل؛ یو خو باب ~ دراز = او مانند بابایش دراز است؛ مے **چَناو** = اینقسم. م. ارذَه، مِغونَد، دَسْتور.

**چَنخ**، **چَنخ** = کاملن، همه؛ وے تاق-پَن چَنس فُرَبِست = آن شیشه(کلکین) را کاملن شکستاندند؛ دے وابس-پَن چَنس یاد = کاه را کاملن بردند؛ **چَنخَت**، **چَنسَت** = کاملن، همه؛ پد مردم **چَنخَت** توید = مردم همه رفت.م. فُگَت، صاف.

جنس ۱ = جنس، نوع.

جنس ۲ = بب. جنخ، جنس.

جنگ گریز = جنگ گریز.

جنگ = جنگ. م. دند.

جنگره = جنگره، دعوی بی مورد، بی دلیل.

جنگل بون، جنگل بون = جنگل بان.

جنگل، جنگل = جنگل.

جنوب، جنوب = جنوب.

جنور، جنور = ۱- جانور؛ ۲- یک نوع شاهین؛

اس باشد غله دے ته جنور لوقین = از باشه

کلانتر " جنور " میگویند؛ ۳- شخص، نفر؛ یو

جنور تر مو خبزت نه یت خو، خوین قتے توید =

آن نفر حتی نزد من نه آمد و با زن خود رفت.

جنبخ = بب. قهرجنبخ.

جواب، جواب، جواب = جواب.

جواز ژیر، جواز ژیر، جوازگ ژیر = سنگ

هاون، سنگ جواز.

جواز، جواز، جوازگ = هاون، جواز؛ ار دم جواز

پنست جک = در هاون تلقان بکوب (نرم کن)؛ دم

توذ ار جواز کین = آن توت در را هاون بیانداز.

جوال، جوال = جوال؛ دم مون دم ~ قتے یاس ار

چید = این سیب ها را با جوال خانه ببر.

جوپار = جوپار. م. وند.

جود، جود، جود، جود، جود = یهود.

جودے، جودے؛ جودے، جودے، جودے، جودے،

جودے = یهودی؛ جودے زف = زبان یهودی.

جور پُرسے = جور پرسی، احوال پرسی؛ جور

پُرسے چ. = جور پرسی ک، احوال پرسی ک.

جور = جور، ستم.

جوره = ۱- جوره، دوست، رفیق؛ ۲- اسم

خاص (مذ.)؛ جوره، جوره بپک، جوره بای؛ ۳-

جوره (جوره، دو دانه).

جوره-بازے = ۱- جوره بازی (ارتباط اندیوالی،

رفیقی)؛ ۲- شناخت؛ ~ ته بنا اچت نه بپست =

فکر میکنم که شناخت هیچوقت گم نمیشود.

جورے = جبری، ظلم؛ جورے چ. = جبر ک، ظلم

ک؛ وے وخت-پن بنه بین ~ چود = در آنوقت

شاهان جبر میکردند؛ خوتے ~ چ. = بالای خود

ظلم کردن، زیاد کوشش کردن؛ لپ خوتے ~ مه-

ک، پد کار ته تیار نه سوڈ = بسیار زیاد بالای خود

ظلم نکن، کار تیار نمیشود.

جوزا = جوزا (ماه).

جوک: جوک-ات-جوند، جوک-ات-جوند = هر

نوع حیوان: حیوانات درنده ها، پرنده، حشرات

و غیره؛ چسیت جوک-ات-جوند ار دم بنخ داد =

ببینید، حشرات در آب افتادند؛ مو شیگ ار کوه

داد خو، جوک-ات-جوند-پن وے خود = گوساله

من در کوه افتاد و درنده ها او را خوردند؛ خو

بسیج اس دهنبتین قه، جوک-ات-جوند وے نه-

خیرت-گه = گاو اترا از دشت بیارکه گرگ و

دیگر درنده ها او را نخوردند.

جوگے = ۱- مردم جت (جت نام گروهی از مردم

بندرعباس است که در محله های خواجه عطا،

دامایی و شغو (شهرک توحید) زندگی می کنند و

ساکنان این محله ها هستند. این مردم از تبار

اقوامی اریایی بنام یوتیه هستند که در کتیبه

بیستون از آنان نام برده شده است. این قوم در

سالیان دور توسط بلوچها تاراندہ شدند و مجبور

به مهاجرت به نواحی دیگر شدند که از آن نواحی

چون مناطق غرب بلوچستان می باشد. جت ها در

روستاهای چه چکور، آبشورک، کهورستان و

شرق بندرعباس هم زندگی می کنند. آنان بیشتر

شیعه مذهب هستند. وپ)؛ ۲- مردم کولی: مردم

کولی، رومنی یا رومایی مردمی هندوآریایی

هستند که به صورت کوچ نشین و دورمگرد در

سراسر اروپا و خاورمیانه یافت می شوند. شواهد

زبانی و ژنتیکی پیشنهاد می کنند که این مردم در

اصل از شبه قاره هند ریشه گرفته اند. کولی ها در

سراسر جهان یافت می شوند، اما بیشتر در اروپا،

به ویژه مرکز، شرق و جنوب آن (شامل ترکیه،

اسپانیا و جنوب فرانسه) متمرکز هستند. آن ها در

حدود سال ۱۰۰۷ میلادی وارد آسیای غربی و

اروپا شدند. در انگلیسی به کولی ها gypsy (

جیپسی) گفته می شود؛ چرا که تصور می شد آن ها

از مصر (Egypt) آمده اند. این تصور باعث شد

که این مردم و زیانشان اسرارآمیز جلوه گر شود.

اکنون روشن است که کولی ها (roma) نام ملی

و قومی است از هند به صورت گروه گروه در

اواسط هزاره اول میلادی مهاجرت کرده اند. یکی

از این گروه ها از طریق ایران به طرف آسیای

صغیر، جنوب روسیه و کشورهای بالکان پیش

رفته، تا در سده پانزدهم به اروپای غربی و در

سده شانزدهم به بریتانیا رسیده است. ظاهراً گروه بعدی خط سیری جنوبی‌تر را یعنی از طریق ایران، سوریه، و مدیترانه به سوی آفریقا و شبه جزیره ایبری در پیش گرفته است. تا قرن بیستم گروه‌هایی از کولی‌ها با گرایش به نوعی زندگی کم و بیش چادرنشینی در همه کشورهای اروپایی و در بسیاری از بخش‌های دیگر جهان حضور داشتند؛ و زبان رمانی، که اصلاً گونه‌ای ویژه از زبان هندو آریایی نو می‌باشد، اساساً با دو یا سه دوجین لهجه تشخیص داده می‌شوند. گروه‌های کولی‌ها در سراسر ایران و افغانستان، در مناطقی همچون خراسان، آذربایجان، کردستان، فارس، لرستان و کرمان یافت می‌شوند. وب.

**جولون** = دوش، موج، چرخش؛ جولون دند = دواندن، موج زدن، چرخش زدن؛ جولون چ. = دواندن، موج دادن، چرخش ک.؛ خو قارج أم جولون چو = اسپ خود را دواندم. جولون، جوند، جوندَر = بب. جوک.

**جوود** = بب. جود، جوود.

**جوون، جوون، جوون** = جوان.

**جوون-رهنگ، جوون-رهنگ، جوون-رهنگ** = جوان؛ خو بون تنبش أم خو، اده جوون-رهنگ دقبس أم = من ریش خود را می‌تراشم و جوان معلوم می‌شوم.

**جوونه مرگ** = جوانه مرگ؛ جوونه مرگ س. = جوانه مرگ ش.

**جوونه مرگے** = جوانه مرگی.

**جوونے** = بب. جوونے.

**جوونے ۱، جوونے، جوونے** = جوانی.

**جوونے ۲** = جوش، اکنه.

**جه، جد، جے، جد، جی، جی** = حرف اضافه، نشان دهنده موقعیت چیزی یا کسی. نزد کسی، در؛ در(دست‌ها)؛ یہ تو وشیخ تو-جه نست-آ؟ آیا کلید تان در نزدت نیست؟؛ یہ چند بنا وے-جد-آث(وے جدث) رپد = شاید آن کارد نزد او ماند؛ اه-تهت، تو-جه مس نصور نست-آ؟ = ای پدر، آیا نزد تو هم نصور نیست؟ مو-جد-بن بیست و پنج سوم فد = نزد من بیست و پنج سام(واحد پول تاجیکستان) بودند؛ یہ نُقراض چے-جه؟-تم-جه-أم وینت = قیچی نزد کیست؟- آنرا نزد او(مٹ).

دیدیم؛ بیل وے-جهت ار تکاف سُت = بیل در دستش و طرف پاهین رفت.

**جهت: اس جهته** = جهت: از جهتی؛ اس یے جهت = از یک جهت (از یکطرف).

**جهت = ۱- ح.ا. پسین.** برای تعیین هدف و علت استفاده میشود؛ بخاطر، برای، به؛ وُز أم تو جهت ذو آدم رماد = من بخاطر شما دو نفر روان کردم؛ وے یگه کُشچک اند روغن بویبج جهت لهکین = در کوزه دیگر کمی روغن برای دود کردن می ماند؛ ۲- در مورد؛ لوم وهذ داکترین ته بغير قهرین، آدم وبف بیمار جهت خبر خه نه کینت = فکر میکنم که داکتران قهر میشوند اگر در مورد مریض آنها را خبر نکنند؛ یک دُون جهت، یک دوند جهت = به همین خاطر؛ چیز جهت؟ = برای چی؟، به کدام دلیل؟ م. آقبن، برایے، درایے.

**جهر** = توده سنگریزه در پای صخره، شیب؛ مو پنخبین بن ~ ارد نه-رپد = در توده سنگریزه چموس های من پاره شدند؛ جهر دند = با توده سنگریزه پوش کردن؛ دے ~ پوند ارد خه ذبت، لای ته نه سؤد = اگر سنگریزه را در راه جغل کاری کنید، لای(گل) نمیشود؛ جهر چ. = غلتاندن، سقوط دادن؛ وَم آمبِنخے اس وے کوه تے چود جهر خو، یہ زاد ار تکاف = او سرو کوهی(ارچه) را از کوه سقوط داد و آن افتید به پاهین؛ جهر س. = رول خوردن، غلتیدن، افتادن، سقوط در صخره؛ وُز أم وَم سبل ارد جهر سُت = من بالای آن سیل رول خوردم.

**جهرش** = آزمایش، بررسی اسپ پیش مسابقه اسپ دوانی؛ جهرش چ. = آزمایش، بررسی اسپ پیش مسابقه اسپ دوانی؛ قارج خُتک ذبن خو، پرا اس پایگه دوبنت ~ کینن = اسپ را پیش از مسابقه اسپ دوانی تمرین میدهند و آزمایش میکنند.

**جهرے** = جای ایکه توده سنگریزه در پای صخره، شیب است؛ تر دے ~ دېف ژاوپن مه-دے، دهذ جهر ساوپن = گاو ها را در زیر صخره رها نکن که رول میخورند.

**جهش** = اله تناسلی گاو(ماده).

**جهشخ** = جوز هندی( نام علمی: Myristica fragrans) معرب کوچ هندوک پارسی یا جوز بویا نوعی ادویه است. جوز هندی تخم سخت و خوشبوی درخت جوز بویا است که آرد می‌کنند و

مصرف آن به عنوان ادویه صورت خشک شده در مناطق گرمسیری رواج بسیاری دارد. آنچه جوز هندی را به یکی از طعم‌دهنده‌ها و ادویه‌های پرمصرف در غذا- به‌خصوص در مناطق گرمسیری- تبدیل کرده‌است، عطر و بوی تند و مطبوع آن است. هر دانه را از خارج، پوسته سختی به رنگ قهوه‌ای متمایل به خاکستری در برمی‌گیرد و شیارهای عمیقی دارد که با جدا کردن این پوسته، دانه آن ظاهر می‌شود. دانه، سطحی چین خورده دارد و رنگ آن متمایل به خاکستری است. به‌طور کلی، جوز هندی در طولی حدود ۲/۵ سانتی‌متر و قطری حدود ۱/۵ سانتی‌متر شکلی شبیه به تخم‌مرغ دارد. جوز هندی نزد پیروان دین یارسان اهمیتی مذهبی دارد و علاوه بر این‌که از نشان‌های این دین به‌شمار می‌آید، در مراسم آیینی این دین نیز به صورت نمادین برای پذیرفتن پیروان تازه به کار می‌رود. با اینکه از جوز هندی در طب سنتی استفاده می‌شود، اما این ماده هیچ‌گونه ارزش دارویی شناخته شده‌ای ندارد. اگر از پودر جوز هندی بیشتر از مقدار متداول مورد استفاده به عنوان ادویه استفاده شود، می‌تواند باعث واکنش‌های آلرژی‌زا یا اثرات سایکواکتیو گردد. وپ؛ کُخْک پے تو خه قُبد، جهفخ خهر = اگر به سرفه مبتلا باشی، جوز هندی بخور.

**جهل = جهل؛ جهل سفینتاو = به جهل آوردن، به قهر آوردن؛ دے ~ مه سفین، اگه نه، تیزد پد = او را به قهر نه بیار، اگر نی میرود؛ جهل سفیداو = جهل کردن، قهرشدن؛ مو ~ لپ سفید = من زیاد قهر کردم. م. قهر.**

**جهلد، جلد = زود، تیز؛ جهلدے، جلدے = زود تر، تیز تر.**

**جهلدت، جلدت = زود، تیز.**

**جهلد-جهلد، جلد-جلد = زود-زود.**

**جهندم = بب. جهندم.**

**جهنم = بب. جهنم.**

**جهون = بب. جون.**

**جهندم، جهندم = ضرورت نیست، به هیچ، نیازی نیست، خیر است (بلا در پس اش)؛ جهندمے پس مردینه، خو چید اند نه نیت ات نارد = برای چی، اینقسم مرد که در خانه خود نمی**

شیند و سرگردان می‌گردد؛ وپف داد لوفد:"

**جهندمے مآش قارج، لهک زنزد تو خالک دے = پدر ما میگفت:" خیر است، بگذار ما ما تو اسپ ما را ببرد؛ جهندمے دوند پول، وُز ته دوندگه مپث اند زهد أم = بلا در پس این پولها، آنها مصرف یكروز من میشوند.**

**جهنم، جهنم = جهنم = جهنم، دوزخ.**

**جهون = بب. جهون.**

**جوبن دار = گرداب دار؛ بهرتنگ دریا ~ = دریای بهرتنگ گرداب دار است.**

**جوبن ۱ = جوش؛ یو بسوقد جوبن اند خه قُبد، بَنخ اَرَم مهک = اگر شیر در حالت جوش باشد، آب در آن نیانداز؛ جوبن دُند = جوش دادن.**

**جوبن ۲ = گرداب.**

**جوبنن = با گرداب؛ خابندره دریا اس فک جوبنن دے = رود خانه شاخدره از همه با گرداب تر است.**

**جوم = جام.**

**جومه ۱ = جامه، کالا.**

**جومه ۲ = قسمت کلمه، مثال: کار جومه = جامه یا کالای کاری.**

**جومه-بُرون = جامه بران (مراسم آماده کردن کالا برای عروس، دو-سه روز پیش از عروسی).**

**جون تنازے = ۱- عذاب (در حالت جان سپردن یا مردن)، ترس مرگ، لرزه قبل از مرگ؛ تو باب ~ ره داد، میرته بنا = بابایت در حالت لرزه قبل از مرگ است، شاید می میرد؛ جون تنازے چ. = عذاب کشیدن قبل از مردن، لرزه کردن قبل از مرگ.**

**جون گردے، جهون گردے؛ جون گردے، جهون گردے = جهان گردی.**

**جون گبنته، جهون گبنته؛ جون گبنته، جهون گبنته = جهان گشته.**

**جون گبنتے، جهون گبنتے؛ جون گبنتے، جهون گبنتے = جهان گشتی.**

**جون، جهون؛ جون، جهون = جهان.**

**جون = جان، روح؛ زندگی.**

**جون-پخ، جون-پخک (مث.) = محبوب، دوست داشتنی؛ مو جون-پخک پے تهخن، قطار ته کبنت صدھفبن = محبوب من در صخره ها، در حال قطار کردن صدف ها (از ترانه)، ژیوجت دم-**

آ؟- ید مو جُون-بُخ= تو او(مٹ.) را دوست داری، او محبوب من است م. جُون-بُخ، جُون-بُحک(مذ.).

جُون-بُخ، جُون-بُحک(مذ.)= محبوب، دوست داشتتی.م. جُون-بُخ، جُون-بُحک(مٹ.).

جُون-به-جورے= ۱- مشکل، زجر دیدن؛ به یے ~ بین تَرْجهد= آنها به یک مشکل گذشتند؛ ۲- ضعیف، ناتوان؛ نَخا دُوند جُون-به-جورنت ددے، خو بُخ خو دهم تے نه-قهر-ذے یے = نَخا که اینقدر ناتوان استید که پسرت را به پشت تان آورده نمی توانید؛ ۳- حریصی؛ یے چیز وے کودک ارد نه-ده-کینت-ات، بناج وے کینت، دُوند ارد جُون-به-جورے! = او هیچ چیز برای آن کودک نمیدهد و او را میترساند، اینقدر حریصی!؛ جُون-به-جورے چ.= بیزار کردن، به ستوه آوردن؛ ک-آم ژنج جُون-به-جورے مَاش چود= این برف ما را به ستوه آورده است؛ جُون-به-جورے س.= زجر کشیدن؛ نُر اُم یے پاخ مال قتے جُون-به-جورے سَت= امروز در نوبت رمه چرانی، زجر کشیدم.

جُون-پے-کهل= بی فکر، بی حواس، فراموش کار، پریشان حواس؛ وُز اُم ~، رنوبنت اُم تو چریبین= من بی حواس استم، جراب های تو را فراموش کردم؛ وُز اُم ~ نِست، تَرَم سَام= من بی فکر نیستم که آنجا بروم؛ هر چهی ~، رُخْبُخ نارد= هر کسیکه بی حواس است تا صبح سرگردان بگردد.

جُوندار= گوسفند نر. م. مَرِیج، مَنبِج، نَخچیر.  
جُون-دهرد= جان درد؛ جُون-دهردے= جان دردی.

جُون-دند= سعی و تلاش؛ مورن ته لوفد: "نَغزے یے تو ~" = زن من میگوید: "سعی و تلاش تو کفایت میکند"

جُون-گسون= مشکل؛ یے یے ~ = به یک مشکل؛ یے یے ~ اُم سفید یے دَشید= به یک مشکل به بام بالا شدم.

جُون-نَبنتید= جان برآمدن.

جُونه دَخ= ۱- کار مشکل، سعی و کوشش؛ ک- اِد تو ~ تو لاشه چود= این کار مشکل تو را لاغر کرد؛ جُونه دَخ چ.= کار مشکل ک، سعی و تلاش ک؛ هر خوند ~ خه کِن اُم، دے خاو ته نُر

خَلاص نه کِن اُم= هر چند که سعی و تلاش بکنیم، این درو را امروز خلاص نمیکنیم؛ ۲- دست زدن، رنجاندن، اذیت کردن؛ شخ./درم. جُونه دَخ یے مو کینت، موند مو قهر سفینت=(او) مرا آزار میدهد، قهر من می خیزد.

جُونے دَخ=بب. جُونه دَخ.

جیب، جیبک= جیب.

جِبَرند= رنگ گَهَر، قرمز-قهوه‌ای(رنگ اسپ)؛ یو ~ قارج تے سوار ات یے تیر سَت= او بالای اسپ گَهَر سوار بطرف بالا رفت.

جِبَفه= اموال، دارایی، ثروت؛ ~ ته یے یے چے گی نه زید= دارایی برای هیچکس ابدی نسیت(مثل)؛ جِبَفه یے دِنیا= اموال، دارایی، ثروت.

جِبَفه-دوست= صرفه جو، ثروت دوست، مال دوست؛ دُوند ارد ~ اَدَمَت تو یست اَدے، وبُف خو نو گُرته یین نه پِنخے= تو آنقدر آدم صرف جو استی که پیراهن های نو خود را نمی پوشی.

جِبَف= پیشوند، با اسم استفاده میشود و معنی وقت را افاده میکند؛ سحر جِبَف= صبح هنگام(از طرف صبح)؛ بنهب جِبَف= شب هنگام(از طرف شب)؛ مِبِش جِبَف= از طرف روز؛ بُهار جِبَف= در بهار. م. یُون.

جِبَهه= تومور غده گردن، جای زخم(در بدن)؛ وَم ~ جای ته دپر ببست= جای زخم دیر از بین میروند.

جیب= جیب(موتر).

جنت چورچن= دعوت شده(به عروسی، پیر و غیره).

جنت گهر، جنت گر = دعوت گر(به عروسی، پیر و غیره).

جنت= دعوت(به عروسی، پیر و غیره)؛ جنت چ.= دعوت ک.(به عروسی، پیر و غیره)؛ سه دے مردم ~ کِن تر سور= برو مردم به عروسی دعوت کن؛ سبت ~ کِنبت، دولت شاه بُخ اند سور= بروید مردم را دعوت کنید که عروسی پسر دولت شاه است.

جنتونه= تحفه برای دعوت گر.

جیخ= پسوند اسمی برای افاده تعیین جای؛ مثال: واین جیخ= کاه دان؛ بنوفد جیخ= غرفه نگهداری شیر، چَبس-جیخ=مرغان چه.

**جیخک** = محل یا جای برای گوساله، بزغاله و بره ها.

**جیره** = جیره، طعام راتبه.

**جیبس** = پوست کهنه؛ دے ~ تر مو دهک = پوست کهنه بمن بده. م. جهس.

**جینخ** = بند(کجاوه)؛ مو خمود ~ زدنست = بند کجاوه من کند(پاره شد)؛ جینخ چ. = بند انداختن (برای کجاوه).

**جیبسک** = پوست کهنه.

**جئغ دند** = ۱- چغ زدن؛ مُشکے وے داد خو، دېف اند جئغ دند سئت = مشک او را زد(در مسابقه) و اینها چغ زدن را شروع کردن؛ ۲- دعوت کردن، صدا کردن؛ خو خبیس-تبار جئغ دندے مو رماد = مرا برای دعوت کردن خویش و تبارش روان کرد.

**جئغ** = فریاد، چغ؛ جئغ دند = فریاد زدن، چغ زدن.

**جیغ**: جیغ دنداو = چغ: چغ زدن.

**جیغداو** = جیر جیر کردن، جیک جیک کردن، قد کردن؛ یہ چبس پشے وینت خو، خبکبکھے جیغداو = ماکیان پشک را دید و خیلی قد قد کرد.

**جئغه دَخ** = فریاد، سرو صدا، چغ؛ جئغه دَخ چ. = فریاد زدن، سرو صدا کردن، چغ زدن؛ جئغه دَخ مه- کینت، سور ارو نیست غل = سرو صدا نه اندازید، اینجا هنوز عروسی نیست.

**جئق** = چین، چروک، مچاله؛ عجب ~ آدمت نی، تو پیخ ارد یے چلک بئخ ببست = آنقدر آدم چین و چروک روی استی که یک سطل آب در رویت گم میشود(مزاح)؛ جئق چ. = چین کردن، چروک کردن؛ دے خو کُرتہ خُرهنگ ~ چورج = پیراهنت را چقدر چین و چروک کردی؛ جئق خو چ. = خود را چین و چروک کردن، خود را اخم کردن؛ نهله پلہنگ جئق خو خه کینت، و م خبمبن و م کپال اند ساوبن = میگویند اگر پلنگ خو را اخم کند، چشم های او درپیشانی اش می برآیند؛ جئق س. = چین و چروک شدن؛ مو پئخپن بن ند خو، صاف بن جئق سئت = چموس های من سوختند و تمام چین و چروک شدند. م. جینگ.

**جئق-رهنگ** = عبوس رنگ، ترش روی؛ پد ~ آدم = او آدم عبوس رنگ است(او آدم ترش روی است).

**جینج-بازے**، **جینج-بازے** = گدی بازی.

**جینج**، **جینج**، **جینجت** = گدی؛ خو رزین ارد أم جینج قود = برای دخترم گدی آوردم. م. و نک.

**جینجک**، **جینچک** = گدی گک.

**جینگ** = چین و چروک. م. جئق.

**جینگے** = چین و چروکی.

**جیون** = ۱- مشتعل، پرهیجان، مست؛ ۲- عاشق؛ پس و م-اٹ جورہ مس ~ فد = جورہ عاشق او(مٹ.) بود؛ جیون چ. = پر هیجان کردن، مست کردن؛ فکٹ دم شراب مه برنز، پد ~ تو کینت = تمام این شراب را نوش، تو را مست میکند؛ جیون س. = پر هیجان ش.، عاشق ش.؛ پات بناه لود: "تو پُخ مو رزین خه وینت، ~ سؤد" = پاد شاه گفت: "اگر بچه تو دختر مرا ببیند، عاشق او میشود".

**جیپزے**، **جیپے** = مهریه، جهیزیه؛ ژاوے داد خو رزین ~ = او(مٹ.) گاو را مهریه به دخترش داد؛ جیپزے-پین مو ین ارد و م داد ان نهن نه داد = والدین زن من برای زن من جهیزیه ندادند.

**جهس** = ۱- پوست کهنه گوسفند یا بز؛ دے ~ تے نٹ، پد نمبے تو پاذهن مه- بئخئوت(بئخئود) = بالای این پوست بنشین تا پاهایت خنک نخورند؛ ۲- پستان(حیوان شیرده)؛ و م ژاو چهپن-بن گلوبخون سئخ = پستان های آن گاو کشال شدند؛ ۲- فرسوده؛ چهپن س = فرسوده ش.؛ تو پلئس چهپن سئخ، پتے دم = پلاس توفرسوده شده آنرا (دور)بیانداز. م. چیبس.